

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال چهارم - شماره اول - بهار ۱۳۹۰ - شماره پیاپی ۱۱

تحلیل و بررسی ترجمه فارسی کتاب «أطباق الذهب في المواعظ و الخطب»

بر پایه سبک‌شناسی زبانی

(ص ۴۰-۲۱)

عبدالحمید ربیع‌نیا<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)، ولی‌علی‌منش<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۶/۳۱

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۱۲/۴

چکیده:

کتاب «اطباق الذهب في المواعظ و الخطب» اثر ادیب، شاعر و واعظ قرن ششم (ق) شرف‌الدین شفره‌اصفهانی است که آن را به سبک مقامات و به زبان عربی نگاشته است. از این کتاب ترجمه‌ای بفارسی متعلق به قرن هشتم یعنی دوره فنی نثر فارسی در دست است که بسیاری از خصوصیات سبکی نثر دوره سامانی و برخی اختصاصات لهجه خراسان آن روزگار را در بردارد و مانند ترجمه‌های کتب دوره سامانی ترجمه‌ای تحت‌اللفظی و واژه‌بواژه است که بصورت زیرنویس در ذیل سطور متن عربی نوشته شده است. این ترجمه بلحاظ اشتغال بر گنجینه وسیعی از لغات قدیمی و مختصات سبکی و دستوری، در ادبیات فارسی حائز اهمیت فراوان است. در این مقاله سعی شده است علاوه بر تبیین جایگاه این ترجمه در میان کتب نثر فارسی به بررسی ویژگیهای سبکی ترجمه در سطح زبانی پرداخته شود.

کلمات کلیدی:

شرف‌الدین شفره، اطباق الذهب، ترجمه اطباق الذهب و ویژگیهای سبکی آن، نثر سامانی.

[a.hamid.m@gmail.com](mailto:a.hamid.m@gmail.com)

۱ - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

[alimanesh.871@gmail.com](mailto:alimanesh.871@gmail.com)

۲ - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

## مقدمه:

شرف‌الدین عبدالؤمن بن هبه‌الله مغربی اصفهانی، مشهور به شرف‌الدین شفروه، از شاعران و نویسندگان دوره طغرل بن ارسلان سلجوقی است. از وی علاوه بر دیوان شعر، کتابی به نام «اطباق الذهب فی المواعظ و الخطب» به زبان عربی باقی مانده است. این کتاب که در نوع خود کم‌نظیرست، در طبقه بندی انواع نثر در ردیف مقامات قرار داشته و اکثر خصوصیات مقامات بدیعی و حریری را میتوان در آن مشاهده کرد، با این تفاوت که بلحاظ قرینه‌سازی و استفاده از جملات مسجع و آهنگین نسبت به آن دو قویتر است. موضوع این کتاب، اخلاق و حکمت عملی است و به اشاره‌ی یکی از بزرگان و اعظام معاصر شفروه به نام ظهیرالدین خویی، مشتمل بر صد مقاله و به تقلید از کتاب «اطواق الذهب فی المواعظ و الخطب» زمخشری نوشته شده است. مؤلف خود در دیباچه‌ی اطباق الذهب گفته است: «...أَجْمَعَ لَهُ (خویی) مِائَةَ مَقَالَةٍ فِي الْوَعظِ وَالنَّصِيحَةِ وَالْخُطْبِ الْفَصِيحَةِ، أَسْلَكُ فِيهَا مَسْلَكَ الْأَمَامِ الْعَلَمَاءِ جَارِ اللَّهِ الزَّمَخْشَرِيِّ فِي مَقَالَتِهِ الْمُسَمَّاهِ بِأَطْوَاقِ الذَّهَبِ...».

از کتاب «اطباق الذهب» ترجمه‌ای بفارسی از اوایل قرن هشتم (۷۲۸) موجود است که از خود کتاب با ارزشتر است. درباره‌ی ویژگیهای نثر در قرن هشتم مرحوم بهار نوشته‌اند: «از همین تاریخ ضعف ادبی و سستی و فتور و عدم توجه و اعتنا به اصلاح و علاج نثر پدیدار میگردد و مقدمات فساد نثر و عدم غور و تعمق در ادای لغات و عبارات و از یاد رفتن دستور صرف و نحو و رکاکت لفظ و معنی آشکار میشود. بسیاری از لغات زیبا و شیرین و مثلهای فارسی از یاد میرود، استعمال افعال بمعنی مجازی و فراموش شدن معنی حقیقی افعال، از این دوره شروع میشود، فعلها بدون پیشوندهای قدیم که هر یک حاکی از معنایی خاص بوده و حالتی مخصوص به فعل میداده است... بکار برده میشود و پیشاوندهای: فرا، فرو، اندر، بر، در، باز و همی استمراری به ندرت بر سر افعال بیرون می‌آید و حذف افعال در جمله‌های متعاطفه با قرینه و بی قرینه، بجا و نابجا معمول میشود. ضمیر مفرد غایب بیشتر به اسم اشاره بدل میگردد. مطابقت صفت و موصوف به عادت دستور عربی رفته رفته به تقلید مستعربه قوت میگیرد و مطابقت صفت و موصوف فارسی در جمع و عدد و معدود که بعضی از اساتید آن را جایز می‌شمرده‌اند و حتی در بعضی نسخ گلستان هم این رعایت دیده شده است؛ مثل: «سواران دلیران» به اضافه‌ی وصفی که در بیهقی

و جویی مکرر نظایر آن را دیدیم بکلی ترک میشود.» (بهار، محمدتقی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۱۷۹ و ۱۸۰)

حال نکته مهم و قابل ملاحظه آنست که این ترجمه اغلب ویژگیهای سبکی نثر دوره سامانی را دربردارد که در مقایسه با عصر مترجم که دوره سبک فنی و صنعتی است، بیشتر به نثر دوره اول شباهت دارد تا نثر قرن هشتم. خصوصیات مهم سبکی (زبانی) این ترجمه بشرح ذیل میباشد:

#### ۱- واژه‌ها و ترکیبات نادر فارسی:

این ترجمه از جهت شمول لغات و ترکیبات نادر و قدیمی فارسی بسیار ارزشمند است. لغات و ترکیباتی که در این کتاب بکار رفته است هم لغات کهن و فارسی دری و هم لغات و ترکیباتی را که خود مترجم ساخته است، شامل میشود. بعضاً هم کلماتی دیده میشود که بلهجه خراسانی قدیم نزدیک است. در مجموع لغات این ترجمه در مقایسه، بیشتر به دوره سامانی نزدیک است تا دوره سبک عراقی و هندی. در اینجا نمونه‌های زیبایی از این لغات ذکر میشود:

چسبیدن (زیغ، گمراهی، انحراف)	نافرمانی برداری (عصیان)
به کار ران (وکیل)	گرد بر گرد (اطراف)
کار با او گذاشته (وکیل)	بزمند شدن (سوگند شکستن)
سر آرش (ساعد، آرنج)	بیرون آینده (ظاهر شونده)
شغه بسته (تاول زده)	زیادتیها (تضاعیف، اثنا، میان)
آویزش (علاقه)	چابک کردن دامن (جمع کردن آن)
شبیلیدن (دست زدن، کف زدن)	هوس کرده (هوسناک)
از پیش روندگان (اسلاف، پیشینیان)	کمان شکل کرده [شده] (مُقَوَّس)
گردلاو (گذرگاه آب، آن مقدار از زمین که سواره و پیاده بتواند از آن بگذرد).	نهفتگی نمودن (تعفف)
زه و زاد (نسل و فرزند)	تاوان زدگی (خسران)
پژهان بردن (غبطه خوردن)	شوخی (۱- بی شرمی ۲- چرک)
	چشم پهن باز کننده (چشم دریده)

ریزیده (خُرد و شکسته شده)	بِخَسْت کردن (خُرْخُر کردن، خوابیدن)
فرا گرفتنها (مؤاخذات)	خَرّه (گِل خشک)
لوکه (پنبه حلاجی شده)	هوسنی (هوو، زن دوم)
در گردن کردن (تقلید کردن)	بازداشته بینائی (کور، نابینا)
سر و بن جهان (آفاق)	داروی چشم کننده (کخّال)
پنهانی (سِرّ)	به سر باز زدن (نهی کردن)
سخن فرا بافتن (افترا زدن)	فرموده (مأمور، کسی که به وی امر شده است).
بوی خوش درگیرنده (خوشبو)	مال نگاه دارنده (خازن)
پایندانی کننده (کفیل)	پیخ آورتر (ریشه دارتر)
سپاسداری کننده (سپاسگذار)	تن پدید کرده (مُجسّم)
بر پای کردن (نصب کردن)	پَرْدَک انداختن (رقعه دوختن)
روان کردن (انجام دادن، نوشتن)	خوش عیش شونده (متنعم)
افتادن (واقع شدن)	گِرو کرده (رهین)
پیش آورد (نُزل)	تنگ خِرْد (سخیف)
روزه داشتن (روزه گرفتن)	دَمِشها (نفحات)
از پیش و رفتن (استقبال کردن)	نام کرده (مُسمّی)
روی با روی کردن (مواجهه)	نَمِگِن (مرطوب، تر)
سَر بر تن (تارک)	شب گذاشتن (بیتوته کردن)
سَحوری (سحری، غذایی که روزه داران هنگام سحر خورند).	با آرام شدن (وقار، رزانت)
روزه گشایی (افطار)	از بار واکردن، از بار واکندن (چیدن)
جَرَسْت کردن (آواز دادن، نالیدن)	راست و ایستادن (استقامت کردن)
کار نا آزموده (نادان)	راهبر (راهنما، دلیل)
تاب باز دادن (دوباره بافتن)	دست واپس بسته (کسی که دستش از پشت بسته شده است).
خُرْد و مُرد کردن (شکستن)	

هواسیده (تشنه شونده، خشک شونده)	لب با لب سخن گفتن (مشافهه)
نَسو (نرم، هموار)	واپس داشتن (به تأخیر انداختن)
نیک دان (علامه)	به ستم سِتدن (غصب)
دیو (شیطان)	فرا زَنخدان بند (روسری، چادر، روبند)
اندرون تَهیگاه (احشاء)	آفتابگاه (مشرق)
هم جا و هم جَرَه (خلیط، شریک)	افزونی نهادن (ترجیح دادن)
لَپاچه (بالاپوش، قبا)	به زاد برآمدن (بزرگ شدن، پیر شدن)
پوست بچَه (رَحم)	بیمار پرسندگان (عیادت کنندگان)
حربگاه (معرکه)	استوار بر آوردن (جلوگیری کردن، مسدود کردن)
به هم درشدن (آشفته و مضطرب شدن)	بی سامان کار (۱- احمق، نادان ۲- زن باردان (ظرف)
باردان (ظرف)	تباه کار)
دبزه (گرگ بی مو)	هم شکم (دوقلو)
بَسندی (کفاف)	بیم کننده (ترساننده)
دَر کردن (کشیدن)	

## ۲- واژه‌ها و ترکیبات ترجمه‌ای:

در ترجمه این کتاب، مترجم به روش کتب ترجمه‌ای از عربی بفارسی دوره سامانی در برابر واژه‌های عربی معادلهای فارسی نادر و ویژه‌ای آورده است که به نوبه خود درخور توجه است. مثلاً در ترجمه «هَل» و همزه استفهامی «أ» عربی، واژه فارسی «ای» را آورده است و یا «کَم» خبری را به «ای بسا» ترجمه کرده است. در اینجا به ذکر نمونه‌های دیگری از این ترجمه‌ها میپردازیم:

يَجْعَلُ: بکند	اَللّٰهُمَّ: ای بار خدا
اِلٰى: با	اُوْلٰئِكَ: آن گروه
عَضُّ: فرو خوابان	اَلذِي: آن چیز
لا: نه، نباید که	اُيْن: کجا باشد

وَقُود: آتش انگیز	«س» فعل مستقبل: زود باشد که
لَا تَمْتَحِرُ: فخر میاور	طالَمَا: دیرگاهست
مَطِيئَةٌ: شتر برنشستنی	ساقِي: واخورد دهنده
«مَنْ» استفهامی: که، کی، کیست.	قُبَعَةٌ: با هم آینده
«وَ» حالیه: و حال آنست که، و حال	سَوَانِح: پدید آیندگان
آن باشد که.	رَبِّمَا: ای بسا که
«وَ» قسم: به حق.	مَرِيْع: سراگاه
دُو: خداوند(صاحب)	مِلْوَا ح: خروحه
أُولُو: خداوندان	يَرْجُمُ: به پنداشت میگوید.
الله: خدای تعالی	كَلَّا: حَقًّا
أَمِين: همچنین باد	بَسْ: بَدَا
مَرَضِي: پسنده	لَعَلَّ: باشد که
مَبِيْت: جای شب گذاشتنی.	أَحْيَانًا: گاه گاه
فَلْيَكُنْ: پس گُو باش	قَدْ: بدرستی که
رَحْمَن: روزی دهنده	بَرِّخ: حجاب
عَسَى: باشد که	فَأَمَّا: پس خیر آنست که
لَعْمَرِي: به زندگانی من	أَلَا: بدان و آگاه باش
فَلَا تَحْسَبَنَّ: پس نیک باید که نپنداری	لَا بُد: چاره نباشد
سَاهِر: بیخواب شونده	سُرْعَةً: زود بودن
وَأَقَع: افتنده	غَائِر: به گُو فرو شونده

### ۳- دگرگونی واژه‌ها:

#### الف) ابدال:

- ابدال «س» به «ه»: آماه(آماس)، خروحه(خروسه).

«و فریفته مشو به بسیاری سببهای تو، پس باشد که این فریبهی آماه باشد.»

«کالا خروهه مصلحت هاست.»

- ابدال «گ» به «ب»: بُنجشک (گنجشک).

«بیدار شو! پیش از آنک از صورت بگردانده شود کرکس تو، بُنجشک.»

- ابدال «و» به «ب»: بَزَغ (وَزَغ)، نانبا (نانوا)، تاوه (تابه).

«و بَزَغ را است در جوی آب، بانگ کردنی.»

«و که بود نانبا و خمیرکننده.»

«و نشنود جوشیدن تاوه را.»

- ابدال «و» به «ف»: فارسنده (وارسنده).

«و عطا دادی از بخششهای تو خدا، همه را فارسنده.»

- ابدال «ه» به «ا»: آسته (هسته).

«و در حساب سخت فراگیرد بر مقدار پوست آسته خرما.»

- ابدال «ف» به «پ»: پیل (فیل).

«و این پیل با بزرگی خرطومهای او و درشتی او، بشکند لشکر کُشنده را از بسیاری سلاح.»

- ابدال «ب» به «ف»: فا شمار آینده (با شمار آینده).

- ابدال «د» به «ت»: کلیت (کلید).

«و بند کند کلیتها را.»

(ب) تخفیف:

- نگرستن: نگرستن. «آدمی پس از بزرگی تن، بزرگ میشود از نگرستن به سعد و به نحس.»

- آندوهگن: آندوهگین. «بگرید گریستن آندوهگن و حسرت زده.»

- استادن: ایستادن. «و نیست با تو در جای استادن یعنی قیامت، کیسه‌داری.»

- پذیرفته: پذیرفته. «سود کند در راه او حجی پذیرفته.»

- دهن: دهان. «و در شود در هر دو گوشه دهن شیران.»

- آنچه: آنچه، آنکه: آنکه.

- میبند: میبندد. «پس نمیبندد مگر همچون زنگینی که زنا کرد و دزدی کرد.»

- دُشخوار: دشوار. «می، دُشخوار داشته است چشیدن.»

### ج) ابدال و تخفیف:

- سُنْب: سُم. «همچنانک تپانچه زند اسب شموس به سُنْب خود میان میدانها.»

### د) اشباع:

- سریشتن: سرشتن. «و میسریشد از دُرودِ های زبانها، آرد سخن را.»

- هامزاد: همزاد. « بدرستی که آن تن، تو را هامزاد است.»

- خورسند: خرسند. « و باز میگردی از تعزیت، در آنحال که خورسندی.»

دکتر احمد علی رجائی در کتاب «پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی» ضمن بررسی مختصات سبکی ترجمه‌ای از قرآن متعلق به قرون اولیه هجری، اشباع ضمه را بصورت «و» (باغ خورم)، جزء اختصاصات لهجه‌ای دانسته و معتقد است: «شاید مترجم مردی باشد از مشرق ایران و احتمالاً از مردم ماوراء النهر.» (رجائی، احمد علی، ص ۷۶)

### ۴- صفت و موصوف و ضمائر:

صفت و موصوف در این کتاب از ویژگیهای متمایزی نسبت به دوره خود برخوردار است که در اینجا به چند مورد اشاره میشود:

درباره تطابقت صفت و موصوف مرحوم بهار نوشته‌اند: «مطابقت صفت و موصوف که از خصایص عرب است و در فارسی هیچ وقت چنین قاعده‌ای معمول نبوده است جز که در میان متقدمین از قرن ششم نثر فارسی سخت از نثر عرب متأثر گردید. جسسته جسسته این معنی دیده میشود و بار اول در چهار مقاله این مطابقت بیشتر دیده شد و یقین نیست که کار مؤلف است یا از تصرف نسخه نویسان؛ مانند: «ملوک ماضیه»، «قرون خالیه» و «اجسام صیقله». (بهار، محمدتقی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۰۹)

- در این ترجمه آنچه قابل توجه میباشد اینست که صفت و موصوف در عدد و جمع هنوز به سبک دوره سامانی و زبان پهلوی با هم مطابقت دارند؛ مانند:

برگزیدگان خالصان، باطلهای هرزه‌ها، شتران ماندگان، ماندگان ماده خران.

• این مطابقت در عدد و معدود و مضاف و مضاف الیه هم دیده میشود؛ مانند:

راههای شهوتها، تاریکیهای شبهتها.

- «تر» که نشانهٔ صفت تفضیلی است در جایگاه صفت عالی بکار برده شده است؛ مانند:  
«راست گوینده تر جانها دو جانست که با یکدیگر بیامیزند.»  
«بهتر کمان، بی بانگ است.»

● گاهی هم علامت صفت تفضیلی به صفاتی که ذاتاً تفضیلی هستند افزوده شده است؛ مانند:  
«مهرتر ایشان.»

- اضافهٔ وصفی گاهی با کلماتی دیگر از یکدیگر جدا شده‌اند:

● این کلمه گاهی فعل است؛ مانند: «مرگ پند دهنده‌ای است فصیح.»

● گاهی ضمیر؛ مانند: «و شکر میکنیم تو را بر آنچه فایده دادی از سخنهای تو خدا، تمام.»  
«و چند تیز کنی دندانهای تو را کز؟»

● گاهی علامت مفعول؛ مانند: «عرضه کند بر تشنه کور آبی را درخشنده.»  
«پس گرد کند مال بسیار را بر هم نهاده.»

«برنشینند بر اسبان تازی راهوار و واپس گذارند پیادگان را مفلسان.»

● گاهی هم «ی» بجای کسرهٔ اضافه استعمال شده است؛ مانند:

«بترس از حاکمی بیدادکننده»، «شتری بسیار شیر»، «مستی عبادت کننده».

چند نکتهٔ سبکی دیگر دربارهٔ صفت:

- استعمال نکردن «ی» میانجی در اضافهٔ وصفی؛ مانند: «و مشغول کرده شدند به دنیا [ی] ناکس»، «شادروانها [ی] سبز»، «لقبها [ی] پهن».

- استعمال صفت مرکب؛ مانند: «جویندهٔ علم، فراخ گوشهٔ دهن است.»

- ساخت صفت مرکب فاعلی با فعل «آمدن»؛ مانند: «بیرون آینه»، «فرود آینه»

- ساخت صفت مرکب فاعلی با «ب»؛ مانند: «رغبت بگرداننده»

- ساخت نوعی صفت مرکب بوسیلهٔ «با»؛ مانند: «پس چون بیابند زینتهای این جهان را، با زیور شوند.»

- استعمال «فریباننده» بجای «فریبنده»: «طمع نکند در غارت مگر دزدی فریباننده.»

● استعمال «گزند کننده» بجای «گزنده»:

«رغبت نکند در عیب مگر سگی گزند کننده»

- استعمال صفت جانشین موصوف در ترجمه؛ مانند: «و به نام تعالی است رفتن ایشان و ثابت شدن ایشان.» در ترجمه «و بِسْمِ اللَّهِ مُجْرَأَهَا وَ مُرْسَاهَا.»
- در این کتاب علاوه بر صفت و موصوف، استعمال ضمائر نیز سبک ویژه‌ای دارد؛ مانند:
- آوردن مرجع ضمیر همراه با خود ضمیر؛ مانند: «نیست خرد مگر بخششی از بخششهای او خدا.» در ترجمه «مَا الْعَقْلُ إِلَّا عَطِيَّةٌ مِنْ عَطَايَا.»
- (در سرتاسر کتاب این اسلوب رعایت شده است. یادآوری این نکته لازمست که اینگونه ساختار نشان دهنده «بدل» هم میباشد.)
- استعمال ضمائر منفصل فاعلی بجای ضمائر مشترک؛ مانند: «و من حکایت میکنم از برای تو حال مرا و حال او را.»
- در برخی موارد، هم ضمیر مشترک آورده و هم ضمیر منفصل؛ مانند: «پس ذخیره کند آن را غافل شونده، به نادانی خود، از برای عیال خود و خاندان او.» در ترجمه «فَيَذْخِرُهَا الْغَافِلُ بِجَهْلِهِ، لِعِيَالِهِ وَ أَهْلِهِ.»
- استعمال ضمائر منفصل فاعلی بجای ضمائر متصل؛ مانند: «ای گمان می برید آنک نخورید قوتهای شما را بی آنک بردارید آرزوهای شما را؟»
- «پاک کن چاه دل تو را به برکشیدن.»
- چسبیدن ضمیر مفعولی «ش» و «یش» به صفتی که بوسیله فعل از موصوف خود جدا شده است، در واقع این نوع ساختار نادر، نوعی اضافه گسسته است؛ مانند: «خردمند دوریش باشد جایهای انداختن نظر، بلندش باشد جستن کار بزرگ، فراخش باشد بیابانهای عبرتها.»
- «مرد ناقص تنگش باشد باردان، کوتاهش باشد دیده و مرد تمام فراخش باشد پوست، ثابتش باشد پای.»
- این جملات بصورت ساده اینگونه‌اند: «جایهای نظر انداختن خردمند دور است، کار بزرگ جستن او بلند است، بیابانهای عبرتهای وی فراخ است.» و «باردان مرد ناقص، تنگ و دیده‌اش کوتاه است و پوست مرد تمام، فراخ و پایش ثابت است.»
- اینگونه ساختار با ضمیر متصل «ت» نیز آمده است؛ مانند: «ای که سختت است گردنها.»

## ۵- فعل:

افعالی که در این کتاب استعمال شده‌اند هم ویژگیهای سبکی دوره سامانی را دارند و هم نشانه‌هایی از ویژگیهای متون نثر قرن هشتم در آن دیده میشود. اینک نمونه‌هایی از ویژگیهای افعال مستعمل در این کتاب:

- افعال امر دارای چندین ساختار متفاوت است؛ از جمله:

• ها + بن مضارع: «هاپر از هر دشنام دهنده نفرین کننده»، «و هاپر از آنچ نهی کرده است خدای تعالی از آن»، «چابک ها ایست».

• باز + بن مضارع: «ای پادشاه گردنکش باز ایست»، «باز ایست از گردیدن تا بخسبی».

• در + بن مضارع: «و احرام در بند با آن جهان، احرام در بستن حج ناکرده».

• بر + بن مضارع: «بدان آنک زر، گوساله این امت است، پس... به باد بر ده آن را».

• می + بن مضارع: «چون سخن گوئید، نصیحت کنید و سخن فصیح میگوئید».

در فعلهایی که بن مضارع آنها به مصوت «ا» ختم میشود، هنگام ساختن فعل امر از آنها، بعد از «ا»، «ی» آمده است؛ مانند: افزای، بخشای و نمای؛ «و راه راست نمای ما را».

از فعل مرکب «چشم داشتن» هم فعل امر ساخته شده است؛ مانند: «پس چشم دار مر مرگ را».

- در افعال دعایی به آخر بن مضارع «اد» افزوده شده است؛ مانند: «زیادت کناد او را خدای تعالی، توفیقی را».

- و به فعل نفی هم در مقام نفرین «ا» افزوده شده است؛ مانند: «برکت کرده مشواد».

• گاهی هم به اول آن «ب» تأکید افزوده شده است؛ مانند: «چه تنگ خرد باشد آنکس که خیمه زند بر پل، پس بنگذرد».

- در اول فعل نهی بعضاً «بر» آورده شده است؛ مانند: «بر مربای لباس دیگری را».

• و گاهی نیز «ب» تأکید؛ مانند: «بمگرد».

- در ساختن فعل ماضی استمراری علاوه بر تکواژ استمراری «می» از «همی» نیز استفاده شده است؛ مانند: «از پی فرا میروی این جهان را و همی گردد آن دنیا».

- «ب» تأکید در اول فعل ماضی و مضارع اخباری نیز استعمال شده است؛ مانند:

«برفت، بشت، بشتافت و بمیگرداند».

- استعمال پسوند «ا» بعد از مضارع که در دوره سامانی معمول بوده در این کتاب هم دیده میشود؛ مانند: «پس نمیندا مگر زنگیئی که زنا کرد و دزدی کرد».

- در افعال شرطی مثل سبک قدیم «ی» شرطی آمده است؛ مانند: «چه نیکو بودی کار تو اگر بدیدتی در آینه عبرت گرفتن آن چیز را که عیب در آورد در تو.»  
 «اگر دانستی تنه درخت حمله بردن درودگر را و دندان گرفتن از او را، دراز نشدی به مقدار یک بدست.»

«اگر مالک بودتی بر مهار آفتاب، گرد کردتی امروز را با دی.»

در تاریخ جهانگشای جوینی آمده است: «اگر شما گناههای بزرگ نکردتی خدای چون من عذاب را به سر شما نفرستادی.» استعمال این نوع فعل برای شرطیه ماضی در آن عصر خصوصاً در خراسان خیلی شایع بوده است. هنوز هم شبیه این استعمال در گویش لری وجود دارد. (جوینی، عطا ملک، به اهتمام شاهرخ موسویان، ۱۳۸۴، ص ۱۸۹).

«و اگر انصاف دادندی آن را، نام نهادندی آن را جنازه.»

- در این کتاب «ی» تمناً نیز بکار برده شده است؛ مانند: «کاشک بودمی کلاغی!»

- ساخت افعال قیاسی که از قرن ششم به بعد معمول شده بود، در این کتاب نیز دیده میشود؛ مانند: «ریمیدن»، «پرهیزیدن»، «آگاهاندن».

- گاهی هم فعل مرکب مثل سبک دوره سامانی ساخته شده است؛ مانند: «نام کردن»، «گزند کردن».

- افعال پیشوندی که در متون قدیم استعمال میشد، در این کتاب بشکل گسترده‌ای بکار رفته است؛ مانند:

فرا رفتن، برگندن، وا راندن (طرد کردن)، وا رفتن، وا بردن، فرا سپردن، در استادن (شروع کردن)، فرو مُردن (خاموش شدن)، بر نشستن (سوار شدن)، در زدن (چنگ زدن)، در شدن (داخل شدن)، در کردن (کشیدن)، وا دوسانیدن (چسبانیدن)، باز گذاشتن (سپردن).

● افعال مرکب پیشوندی نیز استعمال شده است؛ مانند:

پشت برکردن، وا یاد دادن، طوق درکردن، چنگ در زدن.

- در ترجمه مصدرهای عربی که نقش فاعلی، مفعولی، خبری و... در جمله عربی داشته و بصورت نکره می‌آیند، مصدرهای فارسی همراه با «ی» آورده شده است که در دستور زبان فارسی به اینگونه ساختار صفت لیاقت میگویند؛

● مثال برای نقش مفعولی:

«پس کیست که توانائی دارد از برای تن خود فروداشتنی را یا برداشتنی را.» در ترجمه  
«فَمَنْ يَسْتَطِيعُ لِنَفْسِهِ خَفْضًا أَوْ رَفْعًا.»

● مثال برای نقش خبری:

«پس آن جامه‌ای است کهنه، در آن است سوختنی و دریدنی و شکافتنی.» در ترجمه «فَهُوَ  
سَحَقٌ فِيهِ حَرَقٌ وَ خَرَقٌ وَ فَتَقٌ.»

● مثال برای نقش فاعلی:

«و دردمند نکند او را زدنی و رانندی.» در ترجمه «لَا يُوجِعُهُ ضَرْبٌ وَ لَا طَرْدٌ.»  
- در این کتاب در اغلب مواقع بجای مصدر متعدی از مصدر لازم استفاده شده است؛ مانند:  
«بستر غافل شدن» به جای «بستر غفلت».

- مصدر لازم جمع گاهی بجای صفت بیانی مرکب نیز استعمال شده است؛ مانند:

«بودید قومی هلاکان (هلاک شدگان).» در ترجمه «كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا.»

- در بعضی جاها به اول مصدر، حرف «ب» افزوده شده است؛ مانند:

«برستن» در «خاموش شدن، نردبان برستن است.»

- نوعی مصدر مرکب ساخته شده از صفت مفعولی و همکرد و نیز اسم و همکرد استعمال  
شده است؛ مانند: «ریخته کردن» بجای «ریختن» و «شادمانه کردن» بجای «شادمان کردن».

- برای متعدی کردن دوباره فعل متعدی، بیشتر از «انیدن» استفاده شده است تا «اندن»؛ مانند:

«همچنانکه بپروراندی ما را در گهواره ما را.» و نیز «گردانیدن»، «برانگیزانیدن»،

«واپوشانیدن»، «پویانیدن»، «فریبانیدن» و «برآسایانیدن».

● حتی صفت مفعولی نیز با این ساختار ساخته شده است؛ مانند:

«رنجانیده» و «گسترانیده».

- در فعل مجهول بجای صفت مفعولی، مصدر آورده شده است؛ مانند:

«امید داشتن نشود به شدن او.»

● در بعضی جاها هم بجای صفت مفعولی از مصدر مرخم استفاده شده است؛ مانند: «کاست

شد رودخانه تو.»

● برخی مواقع هم فعل معین «شدن» از افعال مجهول حذف شده است؛ مانند:

«آتش شهوت او برانگیخته [شده] است و آب رخسار او ریخته [شده] است.»

- حذف افعال گاهی با قرینه صورت گرفته است؛ مانند: «عجمیانی هستند گنگان که امامت میکنند خوانندگان را و گرگانی [هستند] دیزه که نصیحت کنند پوستین دوز را.»
- گاهی هم آنها بدون وجود هیچ قرینه‌ای حذف شده اند؛ مانند:
- «بشارت [باد] راه رونده پای برهنه را در جولانگاه این بیابانها.»
- استعمال فعل ربطی «است» زائد در جمله؛ مانند: «و آدمی بسیارست به قبیله‌ها است و حرم مکه بزرگ است بجای های عبادت کردن و قربان کردن آنست.»
- «پس از نادانی است حسد بُردن بُنجشگانست بر آهوان.»
- «پس بکن زن آزاد راست دو روز.»
- استعمال وجه شرطی بجای اخباری؛ مانند: «تو خدا، بزرگ گردانی ما را بسلامت بودن آفرینش و خاص گردانی ما را بصواب گفتن اندیشه و عزیز گردانی ما را به نفس سخن گوینده.»

#### ۶- حروف اضافه:

- ساختارهای گوناگون و انواع معانی حروف اضافه که به سبک قدیم در این کتاب بکار رفته‌اند، بدین قرار است:
- استعمال حرف اضافه «از» بمعنی «از سوی، از جانب»؛ مانند: «ناگاه بیاید بدو از خدای تعالی، آنچ دوست ندارد.»
- استعمال حرف اضافه «با» بمعنی «بر»؛ مانند: «و برنشیند با شتر برنشستنی دریا و بیابان.»
- استعمال حرف اضافه «با» بمعنی «بسوی، به جانب»؛ مانند: «باز میگرددی با طیب در تب.»
- «نخواند او را، آرزومند گوشت شدن با خوردن مُردارها.» در ترجمه «لَا يَدْعُوهُ الْقَرَمَ إِلَىٰ أَكْلِ الْجَيْفِ.»
- استعمال حرف اضافه «بر» بمعنی «در»؛ مانند: «همچنانک میشنود بانگ کردن آهوی درازگردن را بر میان بیابان.»
- استعمال حرف اضافه «به» بمعنی «از جهت، از لحاظ»؛ مانند: «پس آن فرمانبردار ترست به خوردن.»

- استعمال حرف اضافه «به» بمعنی «بسوی، به جانب»؛ مانند: «برادرانِ یوسف چون بیامدند به پدرشان در شبانگاه، میگریستند به ریا.»
- استعمال حرف اضافه «به» بمعنی «در»؛ مانند: «یاد کنید او خدا را به شبانگاه و به بامداد.»
- استعمال حرف اضافه «تا» بمعنی «تا اینکه، حتی اینکه»؛ مانند: «و حال آنست که ایشان نگاهبانانند تا بمیرند.»
- استعمال حرف اضافه «تا» بمعنی «بسوی، بطرف»؛ مانند: «ای بسا زیرکیا که براند تو را تا فتنه.»
- استعمال حرف اضافه «را» بعنوان حرف زائد؛ مانند: «پس ای (آیا) دریافت، امید دارنده، امید خود را، پیش از آنک برسد کتاب بمُدّت خود را؟»
- «همچنانکِ پیروانیدی ما را در گهواره ما را.»
- استعمال حرف اضافه «را» بمعنی «به»؛ مانند: «سُرمه در کند ایشان را به میلهای بیخوابی.»
- استعمال حرف اضافه «را» بمعنی «برای» همراه با «مر»؛ مانند: «کرده شده (ساخته شد) بازوبندها مر بازوها را.»
- استعمال حرف اضافه «فرا» بمعنی «به»؛ مانند: «و شماتت کند به تو اگر فرا پیش آید تو را.»
- استعمال دو حرف اضافه برای یک مفعول؛ مانند: «و بدان آنک خفتن بهترست به شب نمازکننده را کوشش کننده.»
- «خنکا به گردندگان را از سختی به سر باز زنده‌ها.»
- ۷- تکرار:
- تکرار کلمات که از ویژگیهای نثر دوره پهلوی ساسانی و دوره سامانی است، در این کتاب بوفور دیده میشود؛ مانند:
- تکرار «فعل»:
- «هست از مردمان ستیزه کننده و هست از ایشان فرمانبرداری کننده و هست از ایشان آنکس که بیداد کند و نترسد از ملامت کننده و هست از ایشان....»
- «مردِ بخیل سرخ شود و زرد شود.»
- تکرار علامت «مفعول»:
- «وحی میکند بعضی از ایشان با بعضی، آرایشِ گفتار را و فریفتن را.»
- تکرار «ضمیر»:
- «آن عادت اوست و خوی او و تا از یکدیگر جدا شود جان او و تن او.»

- تکرار پشت سر هم «ضمیر»:

«بدرستی که ایشان ایشانند پیروزی یابندگان.» و یا «بدرستی که تو تو عزیز بودی بزرگ.»

- تکرار «قید حالت»:

«وداع نکند تو را در آنحال که شتر سوار باشی و در آنحال که پیاده باشی.»

- تکرار «حرف اضافه»:

«دانش مهمانی است که در آن مهمانی است آنچه خواهی از توشه و از روزی و از شراب و از نقل.»

«چیست رأی تو در شراب و در ساقی و در مرغزارها و در جویهای خرد و در می بی آب و در ابریکهای آن و در می با آب آمیخته و در درخشیدن آن.»

- تکرار یک ترجمه برای دو کلمه مترادف عربی:

«و او خدا نگاه میدارد ایشان را و نگاه میدارد ایشان را.» در ترجمه «وَهُوَ يَعْصِمُهُمْ وَيَقِيهِمْ.»

«درآفتادند در گوها و در گوها.» در ترجمه «وَتَوَرَّطُوا فِي وَهَادٍ وَآخَادِيدٍ.»

«نگاه دارد تن خود را از حرام و نگاه دارد.» در ترجمه «يَصُونُ نَفْسَهُ عَنِ الْحَرَامِ وَيَقِي.»

«و بدوزد هر دو گوشه دهن را و بدوزد.» در ترجمه «وَ خَاطَ فَكَيْتِهِ وَ حَاصٍ.»

• گاهی این تکرار در دو جمله مترادف است؛ مانند:

«پس نگاه نداشتند حق نگاه داشتن آن و نگاه نداشتند آن را حق نگاه داشتن آن.» در ترجمه

«فَلَمْ يَخْرُسُوا حَقَّ حِرَاسَتِهَا وَ مَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا.»

۸- سجع:

با توجه به اینکه این ترجمه از نوع ترجمه تحت اللفظی است و جملات آن اغلب از سجع و آهنگ بدور میباشند، با اینحال میتوان در آن جملات آهنگین و مسجع هم مشاهده نمود؛

مانند: «گور نادان جای ماران است.»، «گوئیا که تو مستی هستی.» و «هر آنکس که قرض

دهد درمی را به دو درم، پس بدرستی که بفروخته باشد غمی را به دو غم.»

۹- برخی از ویژگیهای دیگر سبکی:

علاوه بر مختصات که تا به اینجا گفته شده، این ترجمه از چندین ویژگی سبکی دیگر نیز برخوردار است که در اینجا اشاره‌ای کوتاه به آنها میشود:

- همزه بعد از مصوّت «ا» و «و» در کلماتی مانند: بناء، وضوء، بقاء، صحراء و بلاء، هنگام اضافه، این همزه گاهی بشیوه سبک عصر مترجم حذف شده و بجای آن «ی» میانجی آمده است و گاهی هم به سبک قدیم حذف نشده است؛ مانند:

«و به ردا سازد بدتر ردای خود را.»

«پس سایه افکنند بر ایشان خدای تعالی به رداءِ عزّتِ او.»

«صحراءِ حرام فراختر باشد فراخ.»

• مترجم تحت تأثیر کلمات ممدود عربی و کاربرد آن در اضافه های فارسی، کلمات فارسی که به «ا» ختم میشوند، هنگام مضاف واقع شدن این نوع کلمات بجای «ی» میانجی، همزه آورده است؛ مانند:

«حساب کند به تن خود بر صغیرها گناه.»

«و نظر کن با برادران [تو] که چگونه از یکدیگر جدا شدند همچون دست‌ها قوم سبا.»

- جمع بستن کلمات:

• هنگام جمع بستن کلمات، گاهی علامتهای جمع به اسم عربی افزوده شده است؛ مانند: اناها(ظرفها)، و سقها(در ترجمه و سوق)، قومان و عفریتان.

• و گاهی اسمها بر خلاف معمول جمع بسته شده است؛ مانند: مورچگان، رودگان(در ترجمه اَمعاء) و فلسفیان(فلاسفه).

- جدایی بین دو کلمه همپایه با فعل؛ مانند: «ای(آیا) گمان میبیرید آدمی کالبد است و صورت و آنکِ زندگانی آشامیدن است و خوردن؟»

- نیاوردن «ی» میانجی و «ی» موصوله؛ مانند: «زخم زدنِ سختی بر مردِ آزاد همچون برف-ها[یی] است که بیفتد در گرما.»

«آن زنها ساعدها آند.»

- استعمال مصوّت «ا» در اسمهای بعد از صوت؛ مانند:

• اسم بعد از صوتِ مشتقِ افسوس یا نکوهش «ندا»:

«بدا کارزار کردنا»، «بدا گسترشیا»، «بدا میراث دهنده‌آ»

• و نیز بعد از «وای»:

«وای پشیمانیا! بر بیماری که بیماری او تیز باشد.»

- استعمال قید مرکب تأکیدی با ساختاری نادر؛ مانند:

«هر ناز و نعمتی بی محالی زائل شونده باشد.»

• در ترجمه حال مفرد عربی، جمع فارسی را بعنوان قید حالت آورده است؛ مانند: «چون گوئی بشتاب بر شهوتها، بشتابند بر آن شهوتها سبکان و گرانان و چون برخیزند با نماز، برخیزند کاهلان.»

«نشتابند با نماز، شتاب کنندگان.» در ترجمه «لَا يَتَسَارِعُونَ إِلَى الصَّلَاةِ عَجَالًا.»

«و بیرون نیایند از برای خالی شدن، پیادگان.» در ترجمه «و لَا يَتَبَرَّزُونَ لِلتَّخْلِیِّ رَجَالًا.»

- استعمال «ا» کثرت؛ مانند: «ای بسا ناله آ که به میراث دهد درد دهن را.»

- استعمال پسوندهای مُرده و غیر فعال؛ مانند: «نیست سامری آنکس که گِرد کرد دستورنجنی را و پاورنجنی را.»

«شوخیگن کردی آن را.»

- ساخت کلمات مرکب از عربی و فارسی؛ مانند: «فک کردن» بمعنی آزاد کردن، در «ای گِرو کرده دُمّت، مشغول شو به فک کردن آن.»

- در ترجمه «ال» تعریف عربی، ضمیر اشاره «این» بکار برده شده که اسم بعد از خود را معرفه عهد ذهنی میکند؛ مانند: «این مقاله چهارم است.» در ترجمه «الْمَقَالَةُ الرَّابِعَةُ.»

- استعمال مفعول مطلق به تقلید از عربی که بوفور در این ترجمه بکار رفته است؛ مانند: «بگرید گریستن آندوهگین و حسرت زده.»، «و بَرُمُک آب را بر مُکیدنی.» و «پس زنده گرداند شنونده را زنده گردانیدنی.»

- در ترجمه بعضی کلمات عربی بجای آوردن معادل فارسی مناسب و کوتاه، آنها را شرح داده است؛ مانند:

مُتَعَمِّقٌ: دور درشونده در سخن گفتن. بخور: آن چیز که بر آتش نهند. (چوب

مُعَيَّرٌ: جامه به گور چشم رنگ کرده. عود)

مُطَيَّرٌ: جامه به مرغان رنگ کرده. حام و سام: پدر سپیدان و پدرسیاهان از

فُسُوقٌ: از فرمان خدای تعالی بیرون آمدن. فرزندان نوح.

مَثِيرٌ: جای بچه بر زمین آمدن. موریات: اسبان بیرون آورنده آتش به

عَاثُورٌ: آنکه بسیار بدان به سر در سُنْبهای خویش.

مُعْرَسٌ: جای سحرگاه فرو آمدن. (منزلگاه

آیند. (جای هلاک) مسافران

قاصرات: زنانی که بجز شوی خود **مَغْبُوق**: شراب شبانگاهی با خود داده. ننگرند.

- استعمال صوت (شبه جمله) افسوس تحت تأثیر منادای مندوب عربی؛ مانند: «واهلاکا!»
- در ترجمه اسم موصول، اسم قبل از آن دوباره استعمال شده است؛ مانند: «باقی بگذاری جای تو را آن جای که بنا کردی آن را.» در ترجمه «تُبْقَى مَنزِلَكَ الَّذِي ابْتَسَيْتَهُ».

#### نتیجه:

از مقاله حاضر چنین نتیجه گیری میشود که کلمات و ترکیبات فارسی دری و دوره سامانی و غزنوی اول و جمله بندی و اسلوب نگارش بطرز قدیم در قرن هشتم وجود داشته است؛ یعنی امتداد نثر دوره سامانی و فارسی قدیم هر چند بشکل محدودتر حداقل تا قرن هشتم ادامه داشته و بطور کلی محو نشده بوده است. این مقاله نشان میدهد علاوه بر اینکه هنوز کتبی وجود دارند که به سبک قدیم نوشته شده اند، ولی روی آنها بررسی بعمل نیامده است، نیز گویای اینست که چه بسا با تحقیقات گسترده میتوان در مناطقی که بدور از مراکز تغییر و تحول و انقلاب نثر بوده اند و لهجه های قدیم در آنجا استعمال میشده است، کتبی را یافت که رد پای نثر فارسی دوره سامانی در قرنهای بعد از هشت را نیز در آنها مشاهده نموده و به تعداد گنجینه های لغات و ترکیبات کهن زبان فارسی افزود.

فهرست منابع:

- ۱- بهار، محمدتقی (۱۳۸۱)، سبک‌شناسی یا تاریخ‌تطور نثر فارسی، تهران: زوار.
- ۲- جوینی، عطا ملک بن محمد (۱۳۸۴)، تاریخ جهانگشای، به اهتمام شاهرخ موسویان، تهران: دستان.
- ۳- خطیبی، حسین (۱۳۶۶)، فن نثر در ادب پارسی، تهران: زوار.
- ۴- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳
- ۵- رجائی، احمد علی (بی تا)، پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی، (بی جا): انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷)، سبک‌شناسی نثر، تهران: میترا.
- ۷- صدرائی خوئی، علی (۱۳۷۶)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۵، (بی جا): دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۸- فرشیدورد، خسرو (۱۳۶۷)، عربی در فارسی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۹- معین، محمد (۱۳۶۳)، فرهنگ فارسی، ۶ جلد، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- مؤلف نامعلوم (بی تا)، نسخه خطی ترجمه طباق الذهب موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۷۰۳۸.
- ۱۱- صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۳۸۸)، منتهی الارب فی لغة العرب، تهران: انتشارات دانشگاه تهران

